

نامهای شاعرانه معشوق

در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی*

دکتر مرتضی چرمگی عمرانی^۱

استادیار دانشگاه پیام نور مرکز نیشابور

چکیده:

در شعر غنایی، معشوق، نقش اصلی و تعیین کننده را عهده دار و در واقع محور ادب غنایی ایران است. عاشق و معشوق یکی از مضامینی است که در شعر فارسی مورد توجه بوده و طی قرون متمادی، در هر دوره‌ای از شعر فارسی، نگرشی خاص نسبت به آن وجود داشته است.

مقاله حاضر، نگاه این سه شاعر به معشوق و قدرت تخیل آنها را در توصیف او و اینکه چه القاب و نامهای شاعرانه‌ای را بر معشوق خود نهاده‌اند، مورد بررسی قرار داده است. به عنوان مثال، محراب، قندیل، نمک و... آیا این سه شاعر در این نامگذاری مقلد بوده‌اند یا مبتکر، از کدام یک از صورتهای خیالی برای نامگذاری معشوق بیشتر بهره برده‌اند و بسامد آن چقدر بوده است.

با نگاهی گذرا به القاب و عنوانهای معشوق در غزلیات هر سه شاعر معلوم می‌شود که عنوانها و القاب به کار رفته، اغلب یکی است. اما تفاوت در وجه شبه و مضمون آنهاست و این تخیل ظریف ناشی از شگردها و قدرت بی نظیر این شاعران در استفاده از صورتهای خیالی است.

در این مقاله برای هر یک از القاب و نامهای شاعرانه معشوق به ذکر یک شاهد شعری بسنده شده است. البته چون تعداد غزلیات بجای مانده از نظامی در مقایسه با غزلیات خاقانی و سعدی از حیث تعداد، کمتر است، سعی نگارنده بر این بوده تا براساس تعداد غزلها، درصدی از آن به دست دهد. در پایان، این القاب مقایسه و بسامد هر یک از آنها به صورت نمودار نشان داده شده است که می‌تواند از دیدگاه سبک شناسی مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه: القاب شاعرانه، غزلیات سعدی، غزلیات خاقانی، غزلیات نظامی، نامهای معشوق

در شعر غنایی، معشوق نقش اصلی و تعیین کننده را عهده دار و در واقع مدار ادب غنایی ایران است. عاشق و معشوق یکی از مضمون‌هایی است که در شعر فارسی و خصوصاً نوع غزل آن بسیار مورد توجه بوده و در طی قرون متمادی در هر دوره‌ای از شعر فارسی، نگرشی خاص نسبت به آن دو وجود داشته است.

محور و تکیه اصلی زیبایی‌های صوری و ظاهری معشوق، بر صورتهای خیالی یعنی تشبیه، استعاره، اسناد مجازی و تشخیص (جاندارپنداری) است؛ بدین معنا که شاعر با دیدن زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت اطراف خود، به توصیف معشوق می‌پردازد. مثلاً فصل بهار که تجلی انواع زیبایی‌ها و حیات دوباره طبیعت است، شاعر را بر آن داشته که با استفاده از صورتهای خیالی، تصویر و ایمازی - که برگرفته از احساس و تخیل اوست - از معشوق بیافریند؛ یعنی احساس خود را در بیان زیبایی‌های معشوق به زیباترین و حس‌ترین تصویر پیرامون خود تشبیه کند. در چنین تشبیهی هر یک از اعضای معشوق را به یکی از زیبایی‌های طبیعت اطراف شاعر مانند می‌شود: روی را به گل، چشم را به نرگس، زلف را به سنبل، بنابراین اهمیت صورتهای خیالی (تشبیه، استعاره و...) در توصیف زیبایی‌های ظاهری و شاعرانه معشوق بسیار قابل توجه و تأمل است. هر چه نگاه و دید شاعر در محیط پیرامون خود، ظریف‌تر و عمیق‌تر باشد، تصویری که انگیخته خیال اوست، شاعرانه‌تر و تخیل‌آمیزتر خواهد بود، به عبارت دیگر هرچه دایره استفاده شاعر از صورتهای خیالی بیشتر باشد قدرت او در بازآفرینی و به تصویر کشیدن معشوق، نمود بیشتری خواهد داشت. البته دایره استفاده شاعران از صورتهای خیالی متفاوت است، استفاده از صورتهای خیالی برخی از شاعران از بسامد بالا و برخی دیگر از بسامد کمتر برخوردار است. وجه شبه در تصویر آفرینی معشوق بسیار مورد توجه شاعران بوده است؛ بدین معنا که شاعر با دیدن زیبایی‌های اطراف خود، شباهتی میان مشبه و مشبه‌به یافته است و همین شباهت باعث شده تا صورت معشوق را به گل و زلف را به بنفشه و سنبل مانند کند.

با توجه به اهمیت صور خیال و وجه شبه که بیان شد به بررسی القاب و نامهای شاعرانه معشوق در غزلیات این سه شاعر می پردازیم. در این مقاله القاب و عنوانهای شاعرانه معشوق در اشعار غنایی خاقانی (۴۵۳ غزل) نظامی (۵۶ غزل) و (سعدی ۷۱۲ غزل) مورد بررسی قرار گرفته است. البته با توجه به کمیت غزلیات نظامی، سعی شده تا بنا بر تعداد غزلها، درصدی از آن به دست داده شود. مراد از القاب و عنوانهای شاعرانه معشوق، نامهایی است که این سه شاعر بر پایه تخیل شاعرانه خود و نیز با استفاده از صورتهای خیالی (اغلب استعاره) معشوق غزل خود را به آن عنوانها و القاب، نامیده اند؛ اغلب این القاب زیرساخت ترکیب وصفی، تشبیهی و استعاری دارند که بر اثر تکرار و بسامد بالای آن، حالت توصیفی، تشبیهی و استعاری خود را از دست داده و تبدیل به نامی شاعرانه برای معشوق شده اند. هرچند این عنوانهای شاعرانه در غزلیات هر سه شاعر تکرار شده، اما گاه ابتکارات و ابداعات نوین در نامیدن معشوق به چشم می خورد. القاب و عنوانها ممکن است در غزلهای این شاعران مشترک باشد، اما تفاوت آن در وجه شبه و مضمون آنهاست؛ و این تفاوت به استفاده وسیع شاعر از امکانات و صورتهای خیالی، تخیل ظریف، قدرت و تسلط شاعر بر زبان فارسی و مبتکر یا مقلد بودن وی بستگی دارد.

القاب و نامهای شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی

با توجه به بررسی اشعار غنایی خاقانی، نظامی و سعدی، به نظر می رسد که القاب معشوق در ادب فارسی بیش از هفتاد یا هشتاد، مورد که اغلب آنها در شعر این شاعران ذکر شده، نیست.

عنوانهای شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی عبارتند از:

ابن الله، آفتاب (خورشید، خورشید حسن، خورشید روی، خورشید خوبان، قرصه آفتاب)، آب، آب حیوان، آتش، آینه (آینه دیدار نما، آینه آرزو)، آن (نزدیک به آن

حافظ)، بوستان، بت، بهار، پری (پریرو)، پرورده چگل، تازه گلبن (گلبرگ بی خار، گلبن نادیده)، تذرو، ترک (ترک دلستان، ترک سیه چشم، ترک بلغاری)، جام جم، جان (جانان، جان جان، جان جهان)، حور، خاقان، خوبان، در آبدار، دلبر (دلدار، دلارام)، دوست، ستاره رعنا، سمنبر، سلطان (سلطان جمال، شاهنشاہ)، سلیمان، سیمبر، شاهد، شکر فشان، شمع ختا، شکر و نمک، شوخ، صراف، طوطی، عذرا، عیاره، عید، عیسی (عیسی هنر، مسیح)، عقاب، فتنه (فتنه ایام)، کافر، کوه سیمین، کیمیا، کعبه جان، ماه (ماه جهان سوز، ماه نور، بدر، هلال، ماه کله دار)، نازنین، نگار (نگار نیازی)، نوبهار، نیکوان، نور، یار (یار یکرنگ، یار غمگسار، یار غار)، یوسف (یوسف دلها، یوسف الحسن).

عنوان‌های شاعرانه معشوق در غزلیات سعدی عبارتند از:

آب حیات، آفتاب (خورشید)، آیه رحمت، اختر (کوکب سیار)، باز (شهباز)، باغ فردوس (باغ شفتالو و به)، بوستان روحانی، بت (بت عیار، بت سیمین، بت چین، صنم، وثن)، بهار، پری (پریرو، پری پیکر، پریزاده)، ترک، جان (جانان)، حور (فرشته، حورالعین ملک)، حبیب (دوست)، خسرو (پادشاه، سلطان، امیر، خداوندگار، شاه قبایل، ملک، پادشاه ولایت، امیر خوبان)، دلبر (دلبر یغمایی، دلبر عیار، دلستان نازنین، دلارام، دلبر طناز)، رضوان، روح، سرو (سرو روان، سرو سخنگوی)، سلیمان، سیب سیمین، شاهد، شکر (شکر خنده شکر فشان)، (شمع چگل، شمع جمع، شمع افق)، شوخ، صبح، عنقا (سیمرغ)، غزال، فتنه، کعبه، گل (گلبن، گلبن سیراب، گلشن روحانیان، درخت گل، گل خندان)، گنج، گوهر، لعبت (لعبت خندان، لعبت قباپوش، لعبت ساقی)، ماه (ماه دو هفته، قمر، بدر، مه پاره، قرص مهتاب، مه خوبان)، میوه، نازنین، نگار، نور، ویس، هما.

القاب و عنوانهای شاعرانه معشوق در غزلیات نظامی عبارتند از:

آیه نکویی، بت، پری، (پریرخ)، جان، چراغ شب افروز، چشمه، حیوان، سرو خرامان، شاهد، صنم، گل، لعبت، گوهر، ماه، نازنین، نگار.

اکنون برای هر یک از عناوین و القاب معشوق به ترتیب حروف الفبا به ذکر یک شاهد شعری از هر شاعر اشاره می شود.

ابن الله؛ وجه شبه: رفعت و علو مقام
خورشید به تهمت خدایت

ابن الله بر ننگین نویسد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۲)

اختر (کوکب سیار)؛ وجه شبه: زیبایی و سفیدی

آنک از جنت فردوس یکی می آید

اختری می گذرد یا ملکی می آید

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۶۴)

آب؛ وجه شبه: تازگی، شادابی و جوانی

از سر رشک سوختم زان همه سوزم از درون

با همه آب ساختی زان همه آبی از تری

(خاقانی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵۲)

آب حیات (آب حیوان، چشمه حیوان)؛ وجه شبه: حیات بخشی و صعب الوصول

بودن

من از کجا و تمنای وصل تو ز کجا

اگر چه آب حیاتی هلاک خود جستم

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۹۴)

بر دل چو آتش می روی تیز آمدی کش می روی

در جوی جان خوش می روی ای آب حیوان تا کجا

(خاقانی، ۱۳۷۵، ص ۷۶۹)

شب تیره و تو روشن از چشم بد اندیشم

ای چشمه در این ظلمت حیوان که خواهی شد

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۷)

آفتاب (خورشید، خورشید حسن، خورشید روی، خورشید خوبان، قرصه
آفتاب، آفتاب

روشن، خورشید عالم آرا؛ وجه شبه: روشنگری و زیبایی
آخر ای خورشید خوبان مر تو را رخصت که داد

کز خراسان اندرا شوری به شروان در فکن
(خاقانی، ۱۳۷۵، ص ۹۹۰)

ای آفتاب روشن و ای سایه همای

ما را نگاهی از تو تمام است اگر کنی
(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۸۹)

آیه رحمت؛ وجه شبه: سرچشمه خویها و لطفها

هزار قرعه به نامت زدیم و باز نگشتی

ندانم آیت رحمت به طالع که بر آید
(همان، ص ۴۶۱)

آیه نکویی؛ وجه شبه: زیبایی

ای ماه به این خوبی مهمان که خواهی شد

وی آیت نیکویی مهمان که خواهی شد
(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۷)

آتش؛ وجه شبه: سرخی و برافروختگی

او آتش و جان و دلم پروانه و خاکسترش

خاکستری در دامش پروانه پیرامون نگر
(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۱۴)

آن: وجه شبه: ملاحظت و زیبایی صورت و سیرت

یکی از نامهای معشوق «آن» است. همان لطیفه روحانی که «یُدِرک و لا یُوصَف» است، همان آنی که معشوق حافظ^۱ با تمامی اوصاف و صفاتش داراست، همان آنی که ملاحظت را با حسن آمیخته است.

تا ملاحظت را به حسن آمیخته است

هر که آن می بیند آن می خواندش

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۲۲)

آینه (آینه دیدار نما، آینه آرزو)؛ وجه شبه: روشنگری، شفافیت و صداقت

گرچه به شب آینه نشاید نگریدن

در تو نگریم کآینه دیدار نمای

(همان، ص ۱۰۷۴)

باز (شهباز)؛ وجه شبه: علو مقام

کجا به صید ملخ همتت فرو آید

بدین صفت که تو باز بلند پروازی

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۷۳)

باغ (باغ فردوس، باغ شفتالو، باغ به)؛ وجه شبه: تجلی انواع زیباییها

باری، غرور از سر بنه و انصاف درد من بد

باغ شفتالو و به ما نیز بد هم نیستیم

(همان، ص ۵۲۰)

بوستان (بوستان روحانی)؛ وجه شبه: تجلی انواع زیباییها

دل از آن دلستان به کس نرسد

بر از آن بوستان به کس نرسد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۶۰)

تا کی ای بوستان روحانی

گلّه از دست بوستانبانت

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۱۲)

بت (بت دلبنده، بت عیار، بت سیمین، بت چین، صنم، وثن)؛ وجه شبه: زیبایی
در گذشته بتها را علاوه بر اینکه زیبا می ساختند، آن را با زیور و زینت نیز می
آراستند.

خورشید حسنت ای جان، هفت آسمان بگیرد

سلطان عشقت ای بت، هر دو جهان بگیرد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۳۵)

عذر است هندوی بت سنگین پرست را

بیچارگان مگر بت سیمین ندیده اند

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۰)

ندهم من به تو دل گرچه بت دلبندی

که دل از من بیری، با دگری پیوندی

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۳)

بهار^۲؛ وجه شبه: زیبایی، طراوت، شادابی و جوانی

ملکا، مها، نگارا، صنما، بتا، بهارا

متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۶۹)

هم شکوفه دل و هم میوه جان

بوالعجب وار بهارا که تویی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۷۹)

پری (پریخ، پریرو، پری پیکر، پریزاده)؛ وجه شبه: زیبایی و مستوری

تو پریزاده ندانم زکجا می آیی

که آدمیزاد نباشد به چنین زیبایی

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۴۵)

گر تو پریخ ز کاخ جانب صحرا روی

فتنه شود آفتاب ماه شود مشتری

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۳)

تا تو به پری مانی شیدای توام دانی

یک شهر چو خاقانی شیدای تو اولی تر

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۱۳)

پرورده چگل ← چگل

تازه گلبن؛ وجه شبه: زیبایی و جوانی

ای تازه گلبن که شکفتی به ماه دی

با این نسیم خوش زگلستان کیستی

(همان، ص ۱۰۳۳)

تذرو؛ وجه شبه: زیبایی

در گریه وداع تذروان کبک لب

طاووس وار پای گل آلود می بریم

(همان، ص ۹۷۶)

ترک (ترک دلستان، ترک سیه چشم، ترک بلغاری، ترک مست)؛ وجه شبه:

زیبایی

جرمی نکرده ام که عقوبت کند و لیک

مردم به شرع می نکشد ترک مست ما

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۳۶۸)

ای ترک دلستان زگلستان کیستی

خوش دلبری ندانم جانان کیستی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۳۳)

جام جم؛ وجه شبه: گرانبهایی و ارزشمندی

دیر خبر یافتی که یار تو گم شد

جام جم از دست اختیار تو گم شد

(همان، ص ۸۶۷)

جان (جانان، دل دل، جان جان، جان جهان)؛ وجه شبه: حیات بخشی

سخن زنده دلان گوش کن از کشته خویش

چون دلم زنده نباشد که تو در وی جانی

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۸۷)

جانا به جان تو که نیم بی نشان تو

روزم چو زلف توست دلم چون دهان تو

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۲)

اندر ای جان که در پای تو جان خواهم فشاند

دستیاری کن که دستی بر جهان خواهم فشاند

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۷۳)

چگل^۳: زیبایی و شجاعت

سایه پرورد شد دل تو چو گل

غم پرورده چگل چه خوری

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۵۰)

چراغ شب افروز؛ وجه شبه: روشنایی

زهی خوبی - به نام ایزد - مرا دلبر چنین باید

چراغی بس شب افروزی مرا گوهر چنین باید

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸)

حور (فرشته، حورالعین، ملک)؛ وجه شبه: زیبایی

آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد

بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۶۹)

نوری و نهان از من، حوری و رمان از من

بوس از تو و جان از من، بازار چنین خوش تر

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۱۸)

حبیب (دوست)؛ وجه شبه: جامع همه خوبیها

حبیب آنجا که دستی بر فشانند

مُحِبُّ ار سر نیفشاند بخیل است

(سعدی، ۱۳۷۳، ص ۳۸۷)

ما به غم خو کرده‌ایم ای دوست ما را غم فرست

تحفه‌ای کز غم فرستی نزد ما مرهم فرست

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۰۶)

خسرو (پادشاه، سلطان، امیر، خداوندگار، شاه قبایل، ملک، پادشاه ولایت،

پادشاه ملاح، امیر خوبان، شاهنشاه، سلطان جمال)؛ وجه شبه: تملک و فرمانروایی

پادشاهان ملاحت چو به نخچیر روند

صید را پای ببندند و رها نیز کنند

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۹)

بده فرمان به هر موجب که خواهی

که تا باشم مرا سلطان تو باشی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۵۷)

خاقان؛ وجه شبه: سلطنت

ز خاقانی مزن دم چون تو اویسی

چه خاقانی که خاقان خود تو باشی

(همان، ص ۱۰۵۷)

خوب (خوبان)؛ وجه شبه: زیبایی و حسن

این واژه در سنت ادبی به معنی زیبا رو استعمال شده است.

عشاق به جز یار سرانداز نخواهند

خوبان به جز از عاشق جانباز نخواهند

(همان، ص ۸۸۳)

دُر (دُر آبدار)؛ وجه شبه: سفیدی، درخشندگی و زیبایی

ای دُر آبدار چو آبی ز پیچ و خم

در آب شد ز شرم تو صد راه زیر آب

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۷۷)

داور؛ وجه شبه: عادل بودن

عذر که توان خواست که دلبر نپذیرد

افغان چه توان کرد که داور نپذیرد

(همان، ص ۸۵۱)

دلبر (دلبر یغمایی، دلبر عیار، دلستان نازنین، دلارام، دلبر طناز، دلدار)؛ وجه

شبه: زیبایی

واژگانی که با دل به عنوان ترکیب تشبیهی و وصفی به کار رفته، در سنت ادبی

استعاره از معشوق اند و جزء عنوانهای او به کار رفته‌اند.

باز آی و بر چشم نشین، ای دلستان نازنین

کآشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۵۶)

دین و دنیا حجاب همّت ماست

هر دو در پای دلبر اندازیم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۷۸)

رضوان؛ وجه شبه: زیبایی

می حلال است کسی را که بود خانه بهشت

خاصّه از دست حریفی که به رضوان ماند

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۳۹)

روح؛ وجه شبه: حیات بخشی

عیش را بی تو عیش نتوان گفت

چه بود بی وجود روح تنی

(همان، ص ۵۸۳)

ستاره رعنا؛ وجه شبه: درخشندگی و زیبایی

گر آفتاب زردی از آن سو گذشته ای

پیغام آن ستاره رعنا به ما رسان

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۳۳)

سمنبر؛ وجه شبه: سفیدی، زیبایی و خوشبویی

لاله رخا، سمنبر، سرو روان کیستی

سنگدلا، ستمگرا، آفت جان کیستی

(همان، ص ۱۰۳۳)

سیمبر؛ وجه شبه: سفیدی

عالمی از عشق آن بر، سنگ بر می زنند

زینهار ای سیمبر گوی گریبان در فکن

(همان، ص ۹۸۹)

سلیمان؛ وجه شبه: شکوه، جلال و حشمت

جهان حسن تو داری به زیر خاتم زلف

تو راست معجزه و نام تو سلیمان است

(همان، ۷۹۵)

سلیمان است گویی در عماری

که بر باد صبا تختش روان است

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۳۹۰)

سرو (سرو خرامان، سرو روان، سرو سخنگوی، سرو غنچه لب، سرو سهی، سرو

بالا)؛ وجه شبه: اعتدال و زیبایی

دی به چمن برگذشت سرو سخن گوی من

تا نکند گل غرور رنگ من و بوی من

(همان، ص ۵۳۴)

ای گل خندان من، سرو خرامان من

من همه زآن توام گر نه تویی ز آن من

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۱)

ای سرو سَهی که در فراقست

چو زریں نال زار و زردم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۴۱)

سیب سیمین؛^۴ وجه شبه: سفیدی و زیبایی

گفت سعدی خیال خیره میند

سیب سیمین برای چیدن نیست

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۰۵)

شاهد (شاهدان)؛ وجه شبه: زیبایی و حسن. این واژه در ادب غنایی به معنای

معشوق به کار رفته است. نیز در ادب عرفانی به عنوان نمادی برای خداوند^۵ است.

یک امشب که در آغوش شاهد شکر

گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

(همان، ص ۵۰۱)

لعبت بادام چشمی، شاهد شکر لبی

نقل مستان خوش بود بادام و شکر تا بروز

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۹)

شاهدان را گر وفایی دیدمی

زر و سر در پایشان افشاندمی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۶۳)

شکر (شکر خنده، شکر فشان)؛ وجه شبه: شیرین سخنی

که گهی آن شکر فشان سرکه فشان ز لب شدی

گرم جگر شدم ز تب سرکه فشان من کجا

(همان، ص ۷۶۸)

آن شکر خنده که پر نوش دهانی دارد

نه دل من که دل خلق جهانی دارد

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۲۲)

شمع (شمع ختا، شمع چگل، شمع جمع، شمع افق)؛ وجه شبه: نورانیت و زیبایی

خوش خرامان می روی ای خوشتر از جان تا کجا

شمعی و پنهان می روی پروانه جویان تا کجا

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۶۸)

من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل

گر بسوزم گنه من نه خطای تو بود

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۵۳)

شوخ؛ وجه شبه: گستاخی

خود نیست زهره محابای کس تو را

فریاد تا چه شوخی و یارب چه کافری

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۵۲)

سواران حلقه بر بودند و آن شوخ

هنوز از حقه‌ها دل می رباید

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۵۹)

صبح؛ وجه شبه: روشنی و صباحت

روی چو در سماعی بدری چو در حدیثی

صبحی چو در کناری شمعی چو در میانی

(همان، ص ۵۸۶)

صراف؛ وجه شبه: تیزی و ذکاوت

جان بر تو نثار کنم نی نی

صراف سفال بر نتابد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۳۴)

صیاد؛ وجه شبه: اسیر کردن دلهای عشاق

خواهیم آزاد کن، خواه قویتر بیند

مثل تو صیاد را کس نگریزد ز دام

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۹۲)

صنم؛ ← بت وجه شبه: زیبایی

طوطی؛ وجه شبه: شیرین سخنی

نسر طایر تالاب خنداناش دید

طوطی شکر فشان می خواندش

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۲۲)

عذرا؛ وجه شبه: زیبایی و بکر بودن

خاقانی ام سوخته عشق وامقی

عذرا نسیمی از بر عذرا به ما رسان

(همان، ص ۹۸۶)

عیاره؛ وجه شبه: بی باکی و شجاعت

آتش عیاره ای آب عیارم ببرد

سیم بنیگوش او سکه کارم ببرد

(همان، ص ۸۴۰)

عنقا (سیمرغ)؛ وجه شبه: صعب الوصول بودن و علو مقام

سعدی به قدر خویش تمنای وصل کن

سیمرغ ما چه لایق زاغ آشیان توست

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۳۸۱)

عید؛ وجه شبه: فرح افزایی

از پی خدمتت پدید آیند

که تو عیدی و ما هلال توایم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۷۰)

عیسی (مسیح، عیسی هنر)؛ وجه شبه: جانبخشی، هنرمندی، رنگ آفرینی و رنگ آمیزی

اشک و دل من هر دو سرخ است و کبود از تو

خوش رنگرزی زین پس عیسی هنرت خوانم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۶۰)

عقاب؛ وجه شبه: دیرشکاری، دشواری وصال، رفعت و علو مقام

نرسم در خیال تو چه عجب

که مگس در عقاب می نرسد

(همان، ص ۸۶۰)

غزال؛ وجه شبه: زیبایی، دهشت و رندگی

غزال اگر به کمند افتد عجب نبود

عجب فتادن مرد است در کمند غزال

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۸۷)

فتنه (فتنه ایام)؛ وجه شبه: شهر آشوبی و غوغا کنندگی

مه خاقانی و مه کام که دارد طمع خام

کز آن فتنه ایام چه انعام توان خواست

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۹۷)

فتنه ای بر بام باشد تا یکی

سر به دیوار سرایی می زند

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۴)

کافر: ← شوخ وجه شبه: پایبند اصول مذهب عشق نبودن و سنگدلی

کوه سیمین؛ وجه شبه: وقار و متانت

کوه سیمینی و همسنگ توأم

در تمنای تو زر بایستی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۲۷)

کیمیا؛ وجه شبه: صعب الوصول بودن

ز جستجوی تو حیرت نصیب خاقانی است

تو کیمیایی و او مرد جستجوی تو نه

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۱۷)

کعبه (کعبه جان)؛ وجه شبه: شرافت، علو مقام و قبله عاشق

کعبه جان او و عید دل هم اوست

جان و دل قربان همه سالش کنم

(همان، ص ۹۶۳)

آخر ای کعبه مقصود کجا افتادی

که خود از هیچ طرف حد بیابان تو نیست

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۰۶)

گل (گلبن، گلبن سیراب، گلشن روحانیان، درخت گل، گل خندان، گلبرگ

بی خار، تازه گلبن، گلبن نادیده، گل خوشبوی، گل خرامان)؛ وجه شبه: جوانی،

طراوت، سرخی و زیبایی

ای گلبن نادیده دی، اصل تو چه وصل تو کی

یا بوی مشک و رنگ می از گلستان کیستی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۳۱)

ای گل خوشبوی من یاد کنی بعد از این

سعدی بیچاره بود بلبل خوش گوی من

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۳۴)

ای گل خندان من سرو خرامان من

من همه زآن توأم گر تو نه ای زان من

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۱)

گنج؛ وجه شبه: ارزشمندی و صعب الوصول بودن

طالب وصل تو چون مفلس و اندیشه گنج

حاصل آن است که سودای محالی دارد

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۲۲)

گوهر؛ وجه شبه: ارزشمندی و بی نظیری

همراه من مباش که غیرت برند خلق

در دست مفلسی چو بینند گوهری

(همان، ص ۵۶۴)

زهی خوبی - به نام ایزد - مرا دلبر چنین باید

چراغی بس شب افروزی مرا گوهر چنین باید

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸)

لعبت (لعبت خندان، لعبت قباپوش، لعبت ساقی، لعبت بادام چشم)؛ وجه شبه:

زیبایی

غلام قامت آن لعبت قبا پوشم

که در محبت رویش هزار جامه قباست

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۳۷۵)

لعبت بادام چشمی شاهد شکر لبی

نقل مستان خوش بود بادام و شکر تا به روز

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۹)

ماه (ماه جهانسوز، ماه نو، بدر، هلال، ماه کله دار، ماه دو هفته، قمر، مه پاره،

قرص مهتاب، ماه روی، ماه دلستان، مه خوبان)؛ وجه شبه: سفیدی و زیبایی

یا مرا بر در میخانه آن ماه برید

کاین خمار من از آنجاست همانجا شکنم

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۶۶)

ایام را به ماهی یک شب هلال باشد

وان ماه دلستان را هر ابرویی هلالی

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۷۹)

ای ماه بدین خوبی مهمان که خواهی شد

وی آیت نیکویی مهمان که خواهی شد

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۲۷)

میوه؛ وجه شبه: شیرینی، جوانی و صعب الوصول بودن

ترسم ای میوه درخت بلند

که نیابی به دست کوتاهم

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۱۸)

نازنین؛ وجه شبه: زیبایی

خاکی دلم که در لب آن نازنین گریخت

تشنه است کاندرا آبخور آتشین گریخت

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۷۸۴)

دعوی درست نیست گر از دست نازنین

چون شربت شکر نخوری زهر ناب را

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۳۶۲)

گفتم به مهر ای نازنین شو با نظامی همنشین

گفتا که باشم بعد از این من آن او، او آن من

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۱)

نگار (نگار نازی)؛ وجه شبه: زیبایی

منم زین دل پر نیاز اندر آتش

تو آبی به لطف ای نگار نیازی

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۵۴)

آن بت چین و خطا را آن نگار بی وفا را

گو بکن باری خدا را جانب یاری رعایت

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۶۲۹)

نگارینا دلم بردی فسون خوانی مکن چندین

زبان من فرو بستی زبان دانی مکن چندین

(نظامی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۰)

نوبهار؛ وجه شبه: جوانی و زیبایی

قرارم شد ز هفت اندام کو هر هفت کرده

ز هفتم پرده رخ بنمود گفتم نوبهار است این

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۹۵)

نیکوان؛ وجه شبه: زیبایی

این واژه در سنت ادبی به معنی زیبا رویان به کار رفته است.

خیز تا رخت دل براندازیم

وز پی نیکوان سراندازیم

(همان، ص ۹۷۸)

نور؛ وجه شبه: روشنایی

این سایه منم که خاک خاکم

وان نور تویی که جان جانی

(همان، ص ۱۰۶۵)

بعد از تو که در چشم من آید که به چشمم

گویی همه عالم ظلمات است و تو نوری

(همان، ص ۵۷۱)

ویس^۷؛ وجه شبه: زیبایی

گر منش دوست ندارم همه کس دارد دوست

تا چه ویس است که در هر طرفش رامین است

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۴۰۷)

هما؛ وجه شبه: صعب الوصولی و سعادت بخشی

ای آفتاب روشن و ای سایه همای

ما را نگاهی از تو تمام است اگر کنی

(سعدی، ۱۳۷۷، ص ۵۸۹)

یار (یار یکرنگ، یار غمگسار، یار غار)؛ وجه شبه: دمساز و مشفق بودن

هر بن مویت غم است و ناله کنان است

هر سر مویت که آه یار تو گم شد

(خاقانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۸۶۸)

یوسف (یوسف دلها، یوسف الحسن)؛ وجه شبه: زیبایی

ای باد بوی یوسف دلها به ما رسان

یک نویر از بهار دل ما به ما رسان

(همان، ص ۹۸۶)

مقایسه القاب معشوق در غزل خاقانی، سعدی و نظامی:

برای مقایسه القاب و عنوانهای شاعرانه معشوق نکاتی مورد توجه و ملاک سنجش

قرار گرفته است که عبارتند از:

۱- وسعت دایره بهره گیری شاعر از صورتهای خیالی، بدین معنا که هر چه دایره استفاده شاعر از صورتهای خیالی بیشتر باشد، ناگزیر در نامگذاری لقب و عنوان معشوق دستش بازتر خواهد بود.

۲- بسامد هر یک از عنوانها و نامهای به کار رفته در اشعار مورد بررسی.

۳- مبتکر یا مقلد بودن شاعر در نامگذاری عنوانهای شاعرانه معشوق؛ بدین معنی که شاعر تا چه اندازه در نامیدن معشوق نوآوری و ابتکار داشته و تا چه حد نامهای کلیشه ای و مرسوم را بر معشوق غزل خود نهاده است.

با توجه به نمودار ترسیمی القاب شاعرانه معشوق، وسعت دایره بهره گیری شاعران از صورتهای خیالی برای نامگذاری معشوق به ترتیب بسامد عبارتند از: خاقانی (۵۲ عنوان و

لقب)، سعدی (۴۲) و در غزلیات نظامی (۱۴) البته درصد داده شده باتوجه به غزلیات اندک نظامی است وگرنه قدرت نظامی را در توصیف معشوق می‌توان در منظومه‌های غنایی او یعنی لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و هفت پیکر جست؛ بویژه در خسرو و شیرین و لیلی و مجنون.. بنابراین خاقانی در نامگذاری معشوق دارای بالاترین بسامد است که نشانهٔ وسعت دایرهٔ شاعر از صورتهای خیالی برای نامگذاری معشوق است.

با توجه به نمودار عنوانها، میانگین بسامد عنوانهای معشوق در غزلیات سعدی نسبت به خاقانی و نظامی بیشتر است؛ بدین معنی که بسامد عنوانهای معشوق غزل سعدی از (۳ مورد) بیشتر است؛ در حالی که اغلب عنوانهای به کار رفته در غزلیات نظامی (۱ مورد) است.

نکتهٔ قابل توجه و جالبی که در عنوانهای معشوق به نظر می‌رسد این است که بالاترین بسامد در عنوانها و نامهای معشوق از آن ماه است که در غزلیات هر سه شاعر از بالاترین بسامد برخوردار است. سعدی (۳۱) خاقانی (۲۰). تنها در غزلیات نظامی بالاترین عنوان از نظر بسامد «بت» است که (۴ بار) تکرار شده است که با توجه به کمیت غزلیات نظامی، بسامد درخور توجهی است.

با توجه به نمودار ترسیمی، بالاترین القاب به کار رفته در غزلیات خاقانی به لحاظ بسامد عبارتنداز: ماه (۲۰) جان (۱۶) بت (۱۲) آفتاب (۱۰) دلبر (۷) و پایین ترین عنوانها: ابن الله، آتش، آن، بوستان، بهار، تذرو، صراف، طوطی، عذرا، عقاب، کیمیا، کعبه، جان، نوبهار، نیکوان که تمام این عنوانها (۱ بار) به کار رفته است.

در غزلیات سعدی بالاترین القاب معشوق به لحاظ بسامد عبارتنداز: ماه (۳۱) سرو (۲۴) پادشاه (۲۱) جان (۱۶) بت (۱۹) آفتاب (۱۶) گل (۱۵) دلبر (۱۴) حور (۱۱) پری (۱۰) فتنه (۱۰) شاهد (۸) و نور (۸) و پایین ترین نامها: آب حیات، آیه رحمت، بهار، رضوان، روح، سیب، صبح، صیاد، غزال، گوهر، میوه، ویس که هر یک از این عنوانها (۱ بار) به کار رفته است.

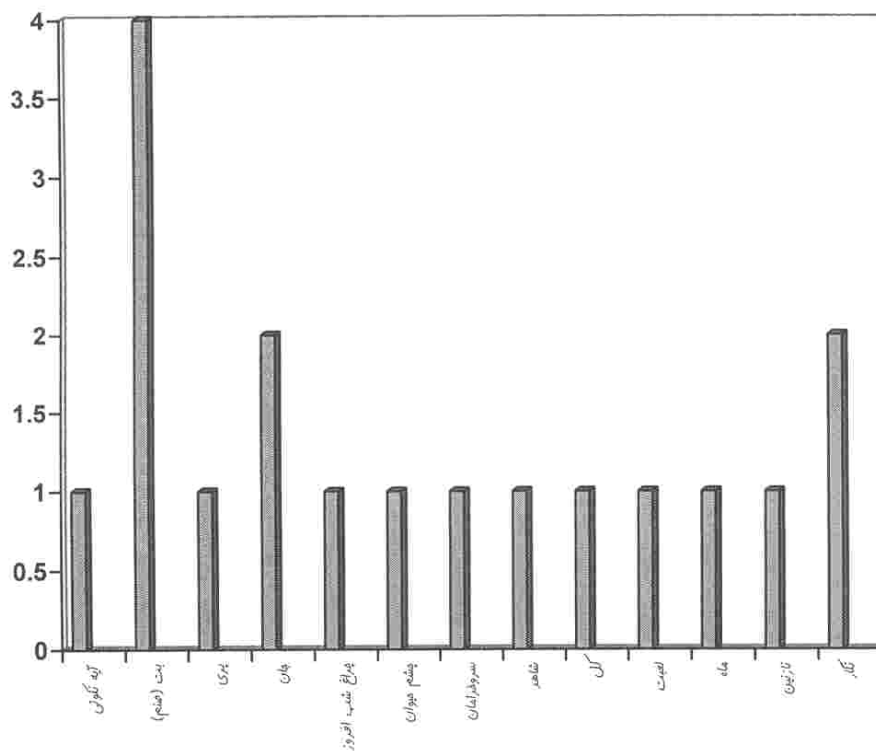
در غزلهای نظامی، بالاترین عنوانها به لحاظ بسامد عبارتند از: بت (۴) جان (۲) نگار (۲) و پایین ترین القاب: آیه نکویی، پری، چراغ شب افروز، چشمه حیوان، سرو خرامان، شاهد، گل، لعبت، ماه و نازنین که هر یک از این نامها (۱ بار) به کار رفته است.

نامها و عنوانهایی که در سنت ادبی یا در غزل هر سه شاعر مشترک است، عبارتند از: ماه، آفتاب، آینه، جان، سرو، آب حیوان، شکر، نگار، گل، شوخ، نازنین، لعبت، نیازی، فتنه، پری، سلیمان، جام جم و نور اما بعضی از نامها و القاب مشترک نیست، مثلاً القاب (عذرا، عیسی، سلیمان، عقاب، عید) تنها در غزلیات خاقانی و (میوه و صیاد) در غزلیات سعدی به کار رفته است که این نشانگر قدرت خاقانی در استفاده از شگردهای بیانی برای توصیف زیباییهای معشوق است.

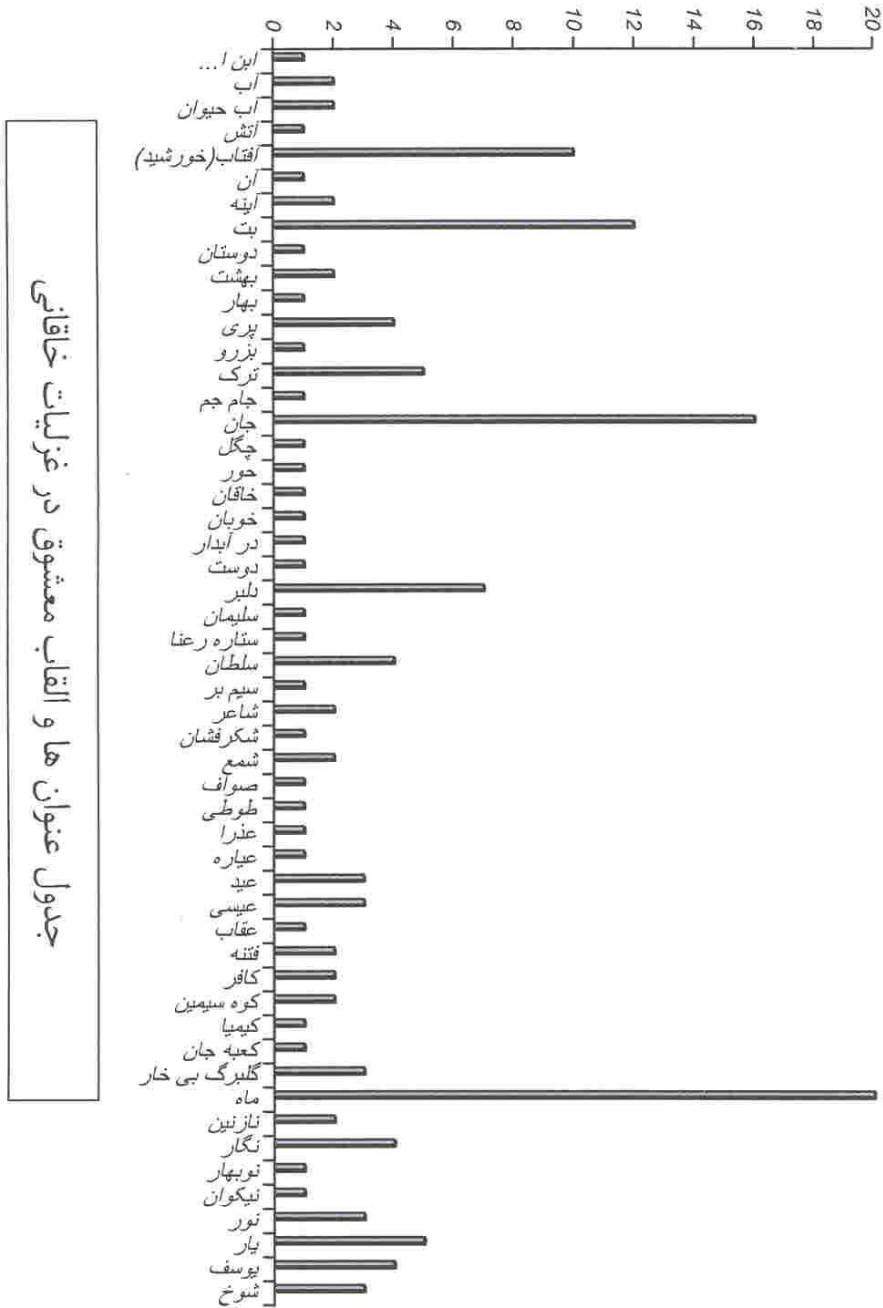
نکته دیگر اینکه بعضی از القاب و عنوانها بار معنایی خاصی دارند یعنی یا صرفاً عرفانی اند و برای معشوق معنوی و عرفانی به کار می روند مانند (حبیب و دوست که در غزلیات سعدی دارای بیشترین بسامدند و در غزلیات خاقانی کمتر آمده اند). یا نیمه عرفانی است مانند (شاهد، یار، آن، روح) یا صرفاً زمینی و مادی است مانند (بت، ترک، پری، و... که اغلب عنوانها و القاب معشوق از نوع اخیر است البته بسامد این عنوانها در غزلیات خاقانی و سعدی به یک اندازه است.

عنوانهایی همچون (لعبت، پری، خوبان، ماه، ترک و بت) جزو القاب و عنوانهای معشوق ادب فارسی است که تنها در مضمون و تصویرهای شاعرانه با یکدیگر اختلاف دارند و در هر شاعر فرق می کند.

بعضی از القاب در بردارنده دست نیافتنی بودن، مستوری یا دشواری وصال معشوق است؛ القابی همچون «پری، سیمرخ (عنقا)، جام جم، کیمیا، گنج و گوهر» که این موارد هم در غزلیات سعدی نسبت به غزلیات خاقانی از بسامد بیشتری برخوردار است. بعضی از القاب دارای شخصیت تاریخی هستند، مثلاً (یوسف، ویس، عذرا) که در سنت ادبی به تدریج نماد زیبایی شده و به عنوان لقبی برای معشوق به کار رفته اند.



جدول عنوان ها و القاب معشوق در غزلیات نظامی





یادداشت ها:

- ۱) این که می گویند آن بهتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم (حافظ، ۱۳۶۲، ص ۷۲۶)
- شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آئی دارد (همان، ص ۲۵۸)
- ۲) همچنین به بتکده بهار اشاره دارد که به داشتن زیبارویان شهره بوده است.
- ۳) نام شهری است در ترکستان که مردم آنجا به غایت خوشروی باشند و در تیراندازی نظیر ندارند و بدین سبب شاعران در اشعار خود خوبریان را به این شهر نسبت داده اند یا به مردم این شهر تشبیه کرده اند. (دهخدا، لغت نامه)
- ۴) سیب سیمین اشاره به میوه های مصنوعی است که با موم و سیم و غیره تهیه کنند. (دهخدا لغت نامه)
- ۵) یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی (همان، ص ۹۸۴)
- ۶) ختا: شهری است از ترکستان که مردم آنجا به زیبارویی مشهور بودند (دهخدا، لغت نامه)
- ۷) با اشاره تلمیحی به ویس معشوقه رامین

فهرست منابع:

۱. حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۶۲)، دیوان اشعار، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران، نشر خوارزمی.
۲. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۰)، لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳. شفیعی کدکنی، (۱۳۷۰)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات آگاه.
۴. فروغی، محمدعلی، (۱۳۷۷)، کلیات سعدی، به کوشش بهاء الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات ناهید.
۵. کزازی، میرجلال الدین، (۱۳۷۵)، دیوان خاقانی، جلد دوم، تهران، نشر مرکز.
۶. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۳)، گنجینه گنجوی، به تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.